

Research Paper



The Psychology of Personality; The Influence of the Thoughts of the Challenge of Modernism, Nationalism and Islamism on the Two Original Constitutional Characters (Kasravi and Taghizadeh)



Mohammad Tohid Fam^{*1}, Yousef Mehrian², Ali Asghar Zargar³, Habibollah Abolhasan Shirazi³

1. Associate Professor, Department of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
2. Ph.D. student, Department of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
3. Assistant Professor, Department of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.



DOR: [20.1001.1.27173852.1401.17.66.6.6](https://doi.org/10.1001.1.27173852.1401.17.66.6.6)

URL: https://psychologyj.tabrizu.ac.ir/article_15267.html



ARTICLE INFO

ABSTRACT

Keywords:
Modernization,
Constitutional
Revolution, Stylistics,
Islamism, Nationalism,
Kasravi and Taghizadeh.

Received:
Accepted:
Available:

Modernism has been the leader of the constitutional movement to date as the main influential actor in Iran. The influence of rationalism and the sense of belonging to the world, taken from the nineteenth-century positivism, has led to the abandonment of tradition in Iranian society. The challenge of modernity with Iranian Islamism and nationalism has created various currents and discourses in society. The secular intellectual stream is an example of this challenge. Typically, the evolution of two clerics, Seyyed Ahmad Kasravi and Seyed Hassan Taghizadeh, is evident. These two people are born in a traditional clerical family and, as a result of this transformation, clerical clericalism is being turned on as a flood of renewalism. The views and positions of all three movements of Islamism, modernity and Iranian nationalism emerged in Iran in the challenge of tradition and modernity during and after the Constitutional Revolution.



* Corresponding Author: Mohammad Tohid Fam

E-mail: tohidfam_m@yahoo.com

مقاله پژوهشی



روانشناسی شخصیت؛ تاثیر جریانات فکری چالش مدرنیسم، ناسیونالیسم و اسلام‌گرایی در دو شخصیت اصیل مشروطه (کسروی و تقی زاده)



محمد توحیدفام^{1*}، یوسف مهربان²، علی اصغر زرگر³، حبیب اله ابوالحسن شیرازی³

1. دانشیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
2. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
3. استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.



DOR: [20.1001.1.27173852.1401.17.66.6.6](https://doi.org/10.1001.1.27173852.1401.17.66.6.6)

URL: https://psychologyj.tabrizu.ac.ir/article_15267.html



چکیده

مشخصات مقاله

کلیدواژه‌ها:

تجددطلبی، انقلاب مشروطه، جریان شناسی، کسروی و تقی زاده

مدرنیسم از صدر مشروطه تا امروز به عنوان بازیگر اصلی موثر جریان‌ها در ایران بوده است. نفوذ عقل‌گرایی و احساس تعلق و سروری به دنیا که بر گرفته از پوزیتویسم قرن نوزدهم بوده باعث ترک خوردن سنت در جامعه ایران گردید. چالش مدرنیته با اسلام‌گرایی و ناسیونالیسم ایرانی، جریان‌ها و گفتمان‌های مختلفی را در جامعه ایجاد نمود. جریان روشنفکری سکولار نمونه‌ای از این چالش می‌باشد. بطور نمونه تحول روانشناسی در دو شخصیت روحانی سید احمد کسروی و سید حسن تقی‌زاده قابل مشاهده می‌باشد این دو نفر در یک خانواده روحانی سنتی متولد شده و در اثر این تحول رخت روحانیت را بر انداخته پرچمدار تجددطلبی می‌شوند. دیدگاه‌ها و مواضع هر سه جریان اسلام‌گرایی، تجدد طلبی و ناسیونالیسم ایرانی در چالش میان سنت و تجدد در حین و پس از مشروطه برای اولین بار در ایران ظهور یافت.

دریافت شده:

پذیرفته شده:

منتشر شده:

* نویسنده مسئول: محمد توحید فام

رایانامه: tohidfam_m@yahoo.com

مقدمه

ایرانیان در برابر ورود مدرنیته اروپایی به ایران واکنش‌های متفاوتی از خود نشان دادند. طرفداران غرب گرا خواهان تبعیت کامل از نظام مشروطه غربی بودند و طرفداران شریعت هم با در نظر گرفتن مبانی نظری مشروطه غربی نقطه نظرات متفاوتی از خود نشان دادند. گروهی بر عدم اقتباس از غرب پافشاری می کردند و گروهی هم بر حفظ شریعت اسلامی و امکان اصلاحات روبنایی تاکید داشتند. نخستین دوره از تاریخ ایران که در آن احزاب سیاسی شکل گرفتند دوره دوم مشروطیت بود. شکل گیری احزاب در این دوره مثل خود مشروطه تقلیدی ناقص از احزاب سیاسی دنیای سرمایه داری آن روزگار به ویژه بریتانیا بود. در دوره اول مشروطه، ورود مدرنیته چالش‌ها و جریان‌های مختلفی را در جامعه بوجود آورد. مدرنیته پنجره جدیدی را به روی جامعه سنتی ایران باز نمود که با ظاهر فریبنده و عینی در قالب و شکل انقلاب صنعتی، پیدایش راه آهن، کشتی بخار و... در نزد ایرانیان جلوه گر نمود. اصولاً قرن نوزدهم نقطه عطف و فصل جدید ارتباط و آشنایی میان ایرانیان و غرب بود. این ارتباطات آثار و تبعات مهم اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را در نزد ایرانیان بوجود آورد که بعضاً تناسبی با جامعه خود نداشتند. از یک سو آزادی، احترام به مالکیت و حقوق فردی و اجتماعی در آن جوامع را می دیدند و از سویی فقدان هر گونه امنیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و تبعیض و استبداد و... را در ایران شاهد بودند (زیباکلام، 1382: 78).

تجدد، بازیگر اصلی در بروز جریان‌های موثر در سده اخیر - از صدر مشروطه تاکنون - در ایران بوده است و می توان رد پای آن را چون نخ تسییحی در همه جا مشاهده کرد. این مسئله مانند استنشاق هوا و خوردن آب و نان جریان زندگی ما را تعیین می کند و مانند جراحی است که در بدن ما پیدا شده و باید شکافته و جراحی شود (نصر، 1352: 65).

عناصر تشکیل دهنده مدرنیته عبارتند از: 1- عقل که معیار کلیه تجلیات زندگی انسان معاصر تلقی می شود. 2- انسان آزاد و رها شده که به گفته رنه دکارت¹ در مرکز کائنات قرار می گیرد و سرور و مالک طبیعت می شود. انسان مدرن با تکیه بر عقل و شیوه نگرش به جهان از بند جزم‌های و سنت‌های ذهنی‌رهایی یافته و به جای اجبار به تقلید و تعبد نسبت به سنت، توانایی و اختیار نقادی امور و تفحص در پدیده‌ها را به دست می آورد (ساوجی، 1361: 46).

اما چالش مدرنیته با اسلام گرایان و ناسیونالیسم، رویکردهای متفاوت و گاهاً متضادی را در تاریخ ایران بوجود آورده است. این گفتار درصدد است دیدگاه‌ها، گفتمان‌ها و رویکردهای جریان‌های مدرنیته، اسلام‌گرایی و ناسیونالیسم را با تاکید بر دلایل استحاله فکری از نظر روانشناسی دو شخصیت روحانی کسروی و تقی زاده که هر کدام حامل گسترش جریانی در جامعه ایران بودند بپردازد.

نویسنده کتاب «حدیث پیمان» بر این باور است که شناخت ظهور و افول جریان‌ها در ایران نیازمند شناخت تاریخ شکل‌گیری و هویت آنهاست

1. Reneh Decart

و در آنجا پنج مفاهیم کلیدی ای چون مذهب و عصیبت، غرب و غرب زدگی، منورالفکری و استبداد، استعمار، روشنفکری و جابه جایی قدرت و سنت و تجدد طلبی دینی محوریت دارند (پارسا، 1380: 25). در واقع این پنج شکاف یا دوگانه می تواند عصاره اصلی ای برای تبیین فضای درگیری‌ها و نزاع‌های مختلف در حیات فرهنگی سیاسی ایران باشد.

چالش سنت و تجدد در ایران:

آشنایی ایرانیان با تمدن غرب در دوران فتحعلی شاه قاجار و شور و شوق اقتباس تکنولوژی و تمدن غرب با توجه به عقب ماندگی جامعه ایران و شکست‌های دو جنگ با روسیه، گرایش عمده ای در تقلید از غرب در میان افرادی که در خط اول ارتباط با غرب بودند، ایجاد کرد². احساس ناتوانی و حقارت در مقابله با تمدن جدید و نیاز به تکنولوژی و دستاوردهای علمی این گرایش را تشدید می کرد (حائری، 1378: 280).

حدود یک قرن از جنبش مردمی و سرنوشت ساز عدالتخواهی که غرب زدگان آن را به مشروطیت اروپایی کشاندند، می گذرد. باید از جهات مختلفی این جنبش دینی مردمی و چالش‌های آن را شناخت که می توان به برخی از آن‌ها اشاره کرد: حوادث ضمنی، جنبی، سیاسی، گروهی و فرماسونی آن، اختلاف دیدگاه‌های متفاوت بین رهبران (روحانیون، غرب زدگان و روشن فکران)، دخالت‌های انگلیس و روس، نتایج شوم استقرار نظام ضد دینی مشروطیت، کودتای رضاخانی و تضعیف روحانیان روند دیانت اجتماعی و... از آن جمله اند.

جامعه عصر مشروطه

انقلاب مشروطیت، نمایان‌گر نخستین مواجهه مستقیم بین فرهنگ سنتی اسلام و غرب در ایران جدید است. برخورد مستقیم غرب و خطری که از این بابت متوجه بود، اهمیت نقش علما را در سراسر قرن نوزدهم افزایش داد و در عین حال نفوذ فکری غرب به آن جا رسید که موانعی میان روشنفکران و مذهبیان ایجاد کرد؛ علمای دین با شرکت در جنبش مشروطیت این تناقض را کمال بخشیدند.

مشروطیت حاصل یک قرن اختلاف و کشمکش میان دولت و علما بود، در عین حال نفوذ گروه‌های روحانی را در امور سیاسی و اجتماعی کاهش داد. همین کاهش سبب شد رفته رفته روحانیان به کلی از سیاست ببرند و در انزوای کامل از مسایل سیاسی و قانونی کشور قرار گیرند، و روشنفکران غرب زده در قالب اصلاح‌گران هوادار مردم و آزادیخواه در صحنه سیاست و قدرت اجتماعی و فکری ظاهر شوند. همچنین افزون بر اراده سیاسی، محلی و قانون گذاری را در دست داشته باشند، و طبیعی بود که تا توان داشتند دروازه‌های اعتقادی، اقتصادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی کشور را به روی غرب گشودند و به نام آزادی بیان و نوشتار، اعتقادات سنتی، فرهنگ بومی و مذهبی، نجات هویت ایرانی، اساس دین بویژه اسلام را به باد انتقاد و تمسخر گرفتند. آنان توانستند حکم و قانون دین را عملاً متوقف کنند و اسلام را از صحنه سیاست و حکومت ایران به کنار نهند؛ حتی تا روز سقوط

2. سفر نامه نویسان مثل صاحب مناصبان دولتی و دیپلماتها از محل ماموریت خود، ایرانیان تحصیل کرده و سیاحان و تجار ایرانی

حکومت پهلوی، هیچ‌گونه سخنی از شورای نظارت مجتهدان و یا دخالت علمای دین که مشروطه را بر پا کردند، به میان نیامد.

قشر روشن‌فکران غربزده، از جمعیت فراوانی برخوردار نبود؛ اما مردم ایران آن روز از استبداد درباری و ستم‌شاهی خسته و فرسوده شده بودند. از سویی دیگر تبلیغات گسترده و عوام‌فریبانه قشر غربزده به وسیله روزنامه‌ها و سفارتخانه‌های روس و انگلیس برای گسترش اندیشه غربی و نفوذ سیاست‌های دیکته‌شده و تصاحب حکومت و جامعه ایرانی زمینه‌سازی می‌کردند. افزون بر آن عموم مردم با زبان شرع و دین و همچنین اندیشه‌های روشن‌فکران غربزده آشنایی دقیق و عمیقی نداشتند و تنها به دنبال راهی برای رفاه و آسایش و آزادی و فرار از استبداد و حکومت خود کامه بودند که جریان روشنفکری از این فرصت استفاده کرد (آدمیت، 1351: 54).

شریعت و علما

مشروطیت باعث طرح مسائل کلامی فراوانی در حوزه‌های اندیشه سیاسی شیعه گردید که پیامدهای علمی بنیادینی را در پی داشتند. در آن مقطع، تراز تحولات جامعه ایران و همچنین، تراز تحولات اندیشه‌ی سیاسی شیعه به گونه‌ای نبود که به حذف سلطنت و سلطان از صحنه‌ی سیاست بینجامد. بنابر این، به رغم ظهور مباحث نو در اندیشه‌ی سیاسی علما، آنان همچنان مصلحت این کشور را در ادامه تعامل خود با حاکمیت می‌دانستند. مبنای آن تعامل، قرارداد نانوشته‌ای بود میان علما و سلاطین، که بر پایه‌ی آن سلاطین مسئول حوزه‌ی اجرا و تأمین نظم و امنیت جامعه بودند و علما مسئول حوزه‌ی اندیشه و افتاء و قضا بوده و تنها در مواردی که حاکمیت مرتکب عملی بر خلاف مذهب رسمی و یا مصالح کشور می‌شد خود را موظف می‌دانستند که در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر، آنهم در چارچوب ضوابط فقه شیعه، با آن برخورد کنند.

یکی از ایرادهای اساسی این بود که علما تنها خود را بسیج جامعه و مدیریت مبارزه تا هنگام پیروزی نهضت و تن دادن حاکمیت به خواسته‌های علما و ملت می‌دانستند و مدیریت دوره پس از پیروزی را خارج از وظیفه خود می‌دانستند. بر این پایه، هنگامی که نهضت مشروطه پیروز شد، یعنی شاه مشروطه شدن خود و مشارکت ملت در حوزه‌ی اجرا را به صورت مکتوب پذیرفت، علماً عملاً وظیفه‌ی خود را انجام یافته تلقی کرده و از ورود در حوزه‌های اجرا و مدیریت دوره پس از پیروزی کنار کشیده و به نظارت عالی و ارشاد حاکمان جدید بسنده کردند. در مشروطیت ساختار سیاسی کشور تغییر یافته و به دو شاخه شاه و مجلس تقسیم شده بود ولی علما برنامه‌ای نداشتند.

در مجلس گروه‌هایی جای گرفته بودند که به سنت و مذهب نگرش منفی داشته و پاسخ‌شان به نیازهای حیاتی کشور، اقتباس شیوه‌ی جوامع اروپایی و غربی‌سازی کشور بود. از منظر این‌ها، مذهب افزون بر اینکه به عنوان یکی از عوامل عقب‌ماندگی شناخته می‌شد و امری شخصی و درونی تلقی می‌گردید، علماً دینی، هیچ‌گونه حق و صلاحیتی برای حضور در عرصه‌ی سیاست نداشتند.

هجوم اندیشه مدرنیسم که منجر به حضور غرب‌گرایان در ساختار حاکمیت پس از پیروزی مشروطیت، رهبران نهضت، یعنی علمای دینی را با وضعیت تازه‌ای روبه‌رو کرد علماً می‌بایست با غرب‌گرایانی که در مجلس بودند و قصد هدایت به سوی سکولاریسم و غرب‌گرایی را داشتند درگیر می‌شدند. این وضعیت باعث شد تا علماً دینی در تشخیص و اولویت‌دهی به تهدید اصلی نهضت در وضعیت پس از پیروزی، دچار اختلاف نظر دو گانه شوند. این اختلاف تشخیص به علماً نجف نیز سرایت کرد و در حالی که آیت‌الله خراسانی و مازندرانی و تهرانی از موضع بهبهانی و طباطبایی پشتیبانی می‌کردند، آیت‌الله سید محمد کاظم یزدی موضع شیخ فضل‌الله نوری را تأیید می‌کرد.

نتیجه این اختلاف، حذف هر دو گروه علماً از رهبری نهضت، اعدام شیخ فضل‌الله نوری و ترور بهبهانی و در واقع، حذف پشتوانه‌ی مردمی نهضت و افتادن سرنوشت کشور به دست دیوان سالاران قاجار و منور‌الفرکان غربگرا بود. دستاورد مدیریت بدون پشتوانه‌ی اجتماعی این دو گروه وخامت وضع اقتصادی و مداخله‌ی دولت‌های خارجی به میزان بسیار بیشتر از دوره‌ی قبل از مشروطیت و ظهور استبدادی دیگر بود.

علمای دینی در وضعیت و تشخیص و اولویت‌دهی نهضت مشروطه دچار اختلاف نظر و تردید شده بودند. سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی خطر اصلی را استبداد سنتی و تلاش‌های محمد علی شاه برای بازگرداندن وضع پیشین دانسته و فکر می‌کردند معدودی غرب‌گرا نمی‌توانند سرنوشت نهضت را عوض کنند. برخی دیگر، مثل شیخ فضل‌الله نوری غرب‌گرایان و استعمار را تهدید اصلی می‌شمردند. تضاد تمدن غرب و غرب‌گرایان ایرانی با مذهب و هویت بومی ایران، تضاد مبنایی و بنیادین است و آنان نه تنها تعامل تاریخی میان علماً و حاکمیت را بر نمی‌تابند بلکه با اصل حضور دین در زندگی اجتماعی مخالف بودند. افزون بر این، تمدن غرب در پی گسترش مدرنیسم و سلطه خود بر دیگر کشورهای جهان و یکسان‌سازی ساختار جهان بر پایه‌های مدرنیته غرب بود. غرب‌گرایان ایرانی اگر خود هم نخواهند بطور طبیعی به دلیل پیوند فکری و فرهنگی با غرب به عنوان ابزارهای طبیعی برای اعمال سلطه غرب خواهند بود.

بهرحال علماً در شرایط جدید، با توجه به تحولات جامعه و کارکرد شاهان قاجار، به مشروط و محدود کردن اختیارات آنها رای دادند و به اشکال مختلفی به تدوین منشور مشروطیت اختیار شاهان و تبیین مردم‌سالاری و مشارکت مردم در اداره امور پرداختند. به بیان دیگر، علمای دین به تدریج به سوی ارائه پاسخی مدون و مستقل به نیازهای حیاتی ایران گرویدند. و البته در طراحی پاسخ خود، مقتضیات زمانه و تجارب جوامع اروپایی را نیز از نظر دور نداشتند.

بنابراین یکی از ایرادهای اساسی نهضت مشروطه عدم وجود رهبری واحد بوده است. هر یک از جریان‌ات اصرار به مواضع خود داشته و امکان هماهنگ و تعدیل نظرات هم برای رسیدن به یک تصمیم واحد وجود نداشته است. چنین وضعی منجر به تعمیق شکاف میان علماً و در پی آن، شکاف میان طبقات مختلف جامعه گردید. نتیجه‌ی این وضع، حذف هر دو گروه علماً از رهبری نهضت شده و متعاقب آن سلطه غرب بر کشور افزایش یافت و

حکومت های بعدی غرب گرایی را در کشور گسترش دادند . به نوعی که اتصال ناسیونالیسم با غرب گرایی در کشور رشد و گسترش یافت .

گفتمان های مطرح مشروطیت در مواجهه با چالش مدرنیسم

دو گفتمان یا جریان اصلی در مشروطیت مطرح بوده است :

یک جریان برون زا که می خواست مدل های غربی را در ایران پیاده کرده ، تمدن غربی بدون تصوف ایرانی ، که این شعار میزاملکم خان و بعد هم سید حسن تقی زاده بود. اینان معتقد بودند که اینها در غرب جواب داده و همینها را همین جا پیاده کنیم . البته بعدها کمی از نظر خود عدول کرده مدل های غربی را در چارچوب فرهنگ ملی ایران پیشنهاد می نمود .

گفتمان دیگری که در همین رابطه به عنوان یک پاسخ کلان به نیازهای بنیادین جامعه ایران مطرح گردید ، مارکسیسم بود . مارکسیسم با مدعیان ثنوریک خود ، ادعایی جهانی داشته و رسالتی تاریخی برای خود قائل بود. این گفتمان از شهریور 1320 به بعد در حالیکه حمایت ابرقدرت شوروی را پشت سر خود داشت و به علت ضعف اقتدار سیاسی ایران ، مانعی پیش روی خود نمی دید ، بطور گسترده ای در صحنه سیاسی - فرهنگی کشور مطرح گردید . مارکسیسم مکتبی ماتریالیسم بوده که جهان شناسی را بر پایه ماتریالیسم و دیالکتیک قرار داده ، تحولات جوامع انسانی را بر پایه ماتریالیسم تاریخی تبیین کرده و با نگاه مادی و اقتصادی به انسان ، سوسیالیسم و کمونیسم را پاسخ نهایی برای اداره ی کشور و پیشرفت آن می دانست (نقوی ، 1384: 4) . رهبران جریان سوسیالیسم این دوره حیدر عموآوغلی و جعفر پیشه وری در حزب کمونیست بر اساس مبانی فکری و فلسفی الحادی و بی خدایی بود .

گفتمان دیگر درون زا مشهور به جریان امیر کبیر بود که کاملاً دغدغه اسلام و پیشرفت و تعالی کشور را با اصلاحات درونی مطرح نمود . این جریان از متن فرهنگ کهن ایران قبل و بعد از اسلام برخوردار است . لذا شعار سال 1329 می شود عدالتخانه ، شعار و مفهومی دیر آشنا و همه کس فهم و متناسب با طبیعت عدالتخواهانه ملت ایران ، این جریان توسط سفارتخانه های غربی از بین می رود (ابوالحسنی ، 1390: 2).

گفتمان دیگری هم در درون مطرح بود که بدون دخالت اسلام با دوز بیشتر ناسیونالیسم ایرانی طرح می شد مدافعین این جریان کسروی و... بودند . او می گفت که روشنفکران موسوم به ما هم به یک نحوی در حاشیه همین افکار قرار دارند در حالیکه این طور نیست ، اصلاح طلبی ویژه غرب نیست . حتی اصلاح طلبی که در تاریخ ایران وجود دارد قبل از اینها بود قبل از اینکه نطفه میرزا ملکم خان بسته شود .

کسروی و مدرنیته اروپا

کسروی به دنبال فایده بردن از دین بوده و دین در نگاه او شناختن معنی جهان و زندگانی و زیستن به آیین خرد است و به دلیل سودی که می تواند برای بهتر کردن وضعیت بشری فراهم آورد، اهمیت دارد (کسروی ، 1323: 19-20) . علاوه بر این، کسروی، براساس همین نگرش غربمدار، شرایط اسلام را دائم با مسیحیت مورد قیاس قرار می دهد و معتقد است متفکران و روحانیون در اسلام نیز باید همان راه کشیشان مسیحی را بروند . « در اروپا

دویست سال است دین - دین مسیح - در برابر دانش ها سپر انداخته و زبون گردیده که انبوه مردمان از آن رو گردانیده اند» (کسروی ، 1336: 18) بنابراین تحت تأثیر این نگرش غربی و متأثر از شرایط مسیحیت و کشیشان در مغرب زمین، کسروی معتقد است علمای اسلامی باید صرفاً به امور عبادی بپردازند و از دخالت در امور سیاسی و اجتماعی اکیداً خودداری کنند. وی همواره به دنبال آن بود که دین ابداعی خویش را با مقیاس های مترقیانه ی غرب تنظیم و با آیین خرد هم ساز گردانند. وی در کتاب پیرامون خرد به ستایش عقل و منطقی پرداخته و معتقد است باید نیروی خرد را شناخت . کسروی معتقد است مشکلاتی که در اروپا وجود دارد به دو علت است، یکی بی دینی ؛ یعنی اینکه اروپا مدعی است، قانون می تواند جای دین را پر کند (کسروی، 1333: 14-16). و دلیل دیگر ماشین است که توانسته بین مردم فاصله ایجاد کرده و باعث تشکیل دسته بندی ها، حزب سازی ها در اروپا شود (همان ، 22) .

ایشان معتقد است ایرانیان پنج رشته را از اروپاییان فراگرفتند که عبارت است از؛ 1. حکومت مشروطه و زندگانی از روی قانون 2. دانش های نوین از جغرافیا و تاریخ تا فیزیک و شیمی و ریاضیات 3. به کار انداختن ماشین های بافندگی و ریسندگی و کشاورزی 4. شور اروپایی گری و لاف تمدن و هیاهوی پیشرفت و حزب سازی و رمان نویسی و غیره 5. فلسفه مادی و بدآموزی های ما . ایشان سه رشته نخست را نیک و سودمند و دو رشته آخر را بد و زیان مند، دانستند (کسروی ، 1358: 34)

دیدگاه کسروی

پندار کسروی ، نوعی سوسیالیسم تخیلی و دمساز شدن با شرایط اجتماعی بود که می خواست خود را با اصلاحات رضاخان و کوشش وی در پیدایش طبقه جدید همراه کند . تعبیر وی از این اصلاحات و نظام سلطه جدید ایرانی «یکدست تواناست» را مطرح می کند (کسروی ، 1384: 827).

کسروی با شیوه باستان گرایی و حد افراط آن (شونیستی) و احیا ارزشهای منفی آن که به صورت علاقه مفرط به فارسی نویسی و تکیه بر ادبیات قبل از اسلام ، بویژه در بخش انتهای پادشاهی رضاخان ، که موعود انتشار تاریخ هیجده ساله کتب تاریخی وی ، کاملاً نمود داشته و خود او از مبلغانش گشته است .

موضع گیری های که کسروی در باب روحانیت ما نیک می دانیم که این گروه که در آغاز جوانی از خانه و خاندان خود دور افتاده و هر یک بیست سی سال در نجف و یا در کربلا با سختی ها بسر می بردند (همان ، 498) . دخیل در حوادث مشروطه ابراز می دارد ، مختلف و متفاوت است . یک جا از فداکاریها و جانفشانی های آنها تقدیر و ستایش می کند و اساساً علت موجه « جنبش مشروطه را در ایران آقایان طباطبایی و بهبهانی و دیگران » (همان ، 4) می داند و در مورد نمایندگان مختلف این قشر سخنه های گوناگون بیان می دارد و نقش علمای سه گانه نجف (آخوند خراسانی ، مازندرانی و تهرانی) را تعیین کننده می داند . او ضمن نگرانی از شهادت بهبهانی بوسیله تندورها ، مبارزات و تلاشهای وی را می ستاید (همان ، 4) . کسروی شدیداً با روسیان و انگلیسیان و دخالت های ایشان در حوادث مشروطه و بعد از آن مخالفت می کند و آن را در موارد گوناگون ، خصوصاً

شمار می رفت ولی معتقد بود که جایگاه مذهب و دین نباید به دلیل وارد شدن در حوزه ی سیاست خدشه دار شود. تقی زاده اظهار می دارد اینجانب در تحریض و تشویق به اخذ تمدن مغربی در ایران پیشقدم بودم و چنانکه اغلب می دانند اولین نارنجک «تسلیم» به تمدن فرنگی را در چهل سال قبل بی پروا انداختم که با مقتضیات و اوضاع آن زمان شاید تندروی شمرده می شد. و به جای تعبیر «اخذ تمدن غربی» پوست کنده فرنگی مآب شدن مطلق ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی را واجب شمردم و چون عقیده ام قدری افراطی دانسته شد، در تاریخ زندگی من مانده، اگر تفسیر و تصحیحی لازم داشته باشد البته بهتر است که خودم... به آن بپردازم. (تقی زاده، 1379: 28)

جریان های فکری مشروطه :

دو جریان عمده فکری در چالش مدرنیته با جنبش مشروطه قابل احصاء بوده است. هر یک از این دو جریان به زیر شاخه های جزئی هم قابل تقسیم بندی است :

- جریان غرب گرا، نگاهش به خارج است و دنبال مدل های اروپایی است.
- جریان اسلام گرا، اینها یک تقابل جدی با هم دارند.
- جریان اسلام گرا هم به تعبیری به دو دسته تقسیم می شود :
- جریان مشروطه خواه به رهبری شیخ فضل الله نوری
- جریان مشروطه خواه متشرع و به رهبری مرحوم آخوند خراسانی و دوستانش

حسین بشیریه معتقد است در مقابل تحولات فرهنگی ناشی از پدیده مدرنیته، چهار نوع موضع گیری در ایران دیده می شود (بشیریه، 1376: 442-443): دسته اول، محور اندیشه و ایده های غربی قرار داده، سپس کوشیدند عقاید اسلامی را با آن تطبیق دهند؛ دسته دوم، غرب زدگان افراطی بودند که اعتقاد داشتند باید اسلام و فرهنگ شرق را به دور انداخت و نظام ارزشی و فرهنگ غرب را به طور کامل پذیرفت؛ دسته سوم که پرچمداران رنسانس معاصر اسلامی بودند، قرآن و اسلام راستین - اسلام زدوده شده از همه پیرایه ها را به عنوان اصل و نیز جنبه های مثبت تمدن غرب را، آن طور که با روح اسلام تضاد نداشته باشد، پذیرفتند؛ و گروه چهارم، برخی نیروهای سنتی بودند که پیشرفت های مدنی غرب را به طور کامل رد می کردند، در هر صورت، غرب گرایی¹ (جریان خاص فرهنگی که در نتیجه آن، جامعه یا بخشی از آن، فرهنگ سنتی را کنار می نهد). بخشی از تاثیر موج اول تجدد است². این تاثیر در حد افراطی خود به غرب زدگی انجامیده است که در آن، اقتباس، نه آگاهانه و از روی تشخیص، بلکه لجام گسیخته و کورکورانه و در همه زمینه ها مورد توجه بوده و علاقه به حفظ موجودیت فرهنگ خویش در آن معنایی ندارد. میرزا ملکم خان، فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی از جمله چهره های این طرز تلقی به شمار می رفتند.

بخشید و این فردیت محور اقتصادی تجاری و سرمایه داری جدید، مذهب پروتستان و اندیشه سیاسی عصر جدید به شمار می رفت؛ اما در نتیجه بروز تضادهای عمده میان فردیت تجدد لیبرالی و پراکسیس اجتماعی، تحقق پروژه تجدد اولیه ناممکن شد.

در فرصتی که بر اثر ظهور قدرت امپریالیستی جدید (آلمان) که آنها را در اروپا سرگرم کرده و معاهده 1907 را در مورد ایران تنظیم کرده اند تقبیح می کند و از نوعی تفکر استقلال طلبانه ایرانی دم می زند که ضد بیگانه و بیگانه پرستی است و ظاهراً بر مردم و حمایت های آنها اتکا دارد. او در این میان لبه تیز قلم خود را متوجه سید حسن تقی زاده می کند و از وی بعنوان «پاس دارنده سفارشات روس و انگلیس» که طرفدار روشهای پارلماناریستی و سیاسی برای وجیه المله شدن است، یاد می کند و در موارد متعدد از عملکرد به ظاهر انقلابی وی (خصوصاً در باره آذربایجان و تندرویها) انتقاد سخت می نماید (همان، 130، 127، 76، 30).

کسروی گرچه خود را از مشروطه طلبان منورالفکر می داند، ولی نسبت به سایر روشنفکران این چنین، یک دل نیست (کسروی، 1384: 226) و بویژه در مورد آنهایی که بعد از بمباران مجلس از ایران فرار را برقرار ترجیح دادند، زبان به انتقاد می گشاید؛ یکدسته که به اروپا شتافته و این یکسال را در خیابانهای قشنگ و پاکیزه آنجا خوش می چریدند و هرگز یادی از گرفتاریهای تبریز و سختی کار آرایخواهان نمی کردند، این زمان آنان نیز تلاش افتاده می کوشیدند هر چه زودتر خود را به ایران رسانند و تا دیر نشده، جا بر سرخوان یغما گیرند (همان، 21). و اینان «تخم اروپائیگری می افشاندند» منظور کسروی تقی زاده بود.

کسروی ضمن جانبداری از آزادگانی همچون میزا کوچک خان و شیخ محمد خیابانی و جانبداریهای آنان در راه احیاء عظمت انقلاب و ایران در مجموع از عملکرد آنها راضی نیست و به آنها انتقاد دارد. به نظر او حفظ تمامیت ارضی ایران و تمرکز قدرت در مرکز، واجب تر از سایر نظرات است (همان، 7).

کسروی و تقی زاده هر دو به سکولاریسم معتقد بودند دلیل پیشرفت غرب را جدایی دین از سیاست می دانستند. هر دو به عقل و خرد تاکید داشتند. کسروی به نوعی دین ستیز بود. تقی زاده دنبال حفظ وضع موجود و اقتباس و مقایسه با غرب و انتخاب بهتر بود. البته کسروی چیزی از تقی زاده کم نداشته الا سیاست گری و بازیگری سیاسی، این دو از جهات علم و اطلاع و تحصیلات و سایر خصوصیات فردی و اجتماعی نیز شبیه هم بوده اند. کسروی در مواجهه با مسائل تند عمل می کرد ولی تقی زاده منعطف تر و سیاسی کار بود. تقی زاده خودش بیان می کند «اولین بمب تقلید از غرب را در ایران منفجر کرد». و در نهایت به این آموزه ها نیز عمل نمود. البته خود تقی زاده نظرات قبلی خود را در مورد تقلید محض تعدیل کرده می گوید منظورش بهره مندی از اصول و مبانی فکری دول غرب از جمله دموکراسی، آزادی و قانونمندی است آن هم نه تقلیدی بلکه همراه با آگاهی و بینش سیاسی همچنین منظور وی، تقلید از ظواهر و دستاوردهای تمدنی غرب را نبود. او متأثر از افکار میرزا ملکم خان بوده ولی مبانی دینی خویش را هیچ وقت فراموش نکرده، در عین حال که از نظر دینی انسان مقیدی به

3. westernization

2. بشیریه موج اول مدرنیته را تجدد لیبرال می نامد. این موج که از رنسانس، اومانیسم، پروتستانیسیم و انقلاب فرانسه مایه گرفته بود، بر مفهوم فرد و فردیت، استقلال فردی و هویت فردی استوار بود. اندیشه تجدد در آن زمان از انسان، فرد ساخت و هویتی فردی به انسان

مریچی نیز با مبنا قرار دادن مواجهه پیش گفته، چهار جریان را بر می شمارد:

1- روشنفکران غرب‌گرا که مبادی و غایات آن، محصول برخورد جامعه سنتی و عقب مانده ایران با مدنیت مغرب زمین بود و ابوالحسن شیرازی، طالبوف، آخوندزاده، میرزا آقا کرمانی و ملکم خان شاخص‌ترین آنها بودند.

2- روشنفکران چپ‌گرا که در آن دوره روی آوردن به افکار چپ‌گرایی و سوسیالیسم بدون شک بر اساس نظریه مارکس نبود، بلکه بیشتر علیه بی عدالتی و ظلمی بود که حاکمان محلی و دولتی می‌دیدند و حزب توده نماد آن به شمار می‌رود.

3- روشنفکران ملی‌گرا به عنوان ایده‌ای که در جهان سیاست رخ نمایانده، در صدد رد کردن اقتدار سیاسی ناشی از وراثت، حقوق الهی و قوانین طبیعی و به کرسی نشان دادن دیدگاه، ملت و مردم است؛ ویژگی‌هایی که ناسیونالیسم ایران را از ناسیونالیسم غربی متمایز می‌کند، این است که در غرب ناسیونالیسم به جنگ کور با دیانت نپرداخت، هر چند تباری ذاتی با دیانت اصیل دارد؛ بلکه افرادی چون لوتر و کالون با تفسیر اومانیستی، مسیحیت سنتی را اجزای هویت قومی تلقی کردند؛ اما روشنفکران ملی‌گرا در ایران اصل را بر نفی و طرد کل آداب و عادات اسلامی و توسل به آداب و عادت قومی پیش از اسلام قرار داده بودند و ستاینده آیین زرتشت شدند و میزا آقا خان کرمانی، سید ضیاء طباطبایی و... در آن جای دارند.

4- روشنفکران دینی با رد نگرش روشنفکران غیر دینی و با قبول پیش فرض عدم تعارض اساسی بین سنت و مدرنیته به تحول و پالایش سنت‌های روی آوردند و شعارهای بازگشت به خویشستن، رنسانس و پروتستانیزم اسلامی سر دادند (مریچی، 1386: 37).

در یک تقسیم بندی دیگر چهار نگرش نسبت به غرب در ایران احصاء شده است؛ سنت‌گرایی و غرب ستیزی (انسان محوری به جای خدامحوری)؛ نوسازی خواهی و غرب زدگی (مدرنیزاسیون همه جانبه بدون پشتوانه نظری)؛ نوگرایی و غرب‌گرایی (تایید مدرنیته با تاکید بر خردگرایی و عقل باوری)؛ نواندیشی بدون نوگرایی و غرب پژوهشی (توامان غرب و نقادی آن) (علوی تبار، 1376: 32-23).

تقابل نیروهای فکری در فضای عمومی ایران از زمان جنگ‌های ایران و روس تا به امروز، مشابهت‌های بسیاری با صحنه جنگ دارد. نقطه ثقل این درگیری همواره درجات متفاوت برداشت یا فهم از سنت است. در جدال سنت و تجدد پاره‌ای بر این باورند که سه دسته کلی را می‌توان شناسایی کرد:

1- متجددین (نوگرایان، سوسیال دمکرات‌ها، با دو گرایش کانتی و مارکسی و کمونیسم نیست‌ها)؛ منظور از این جریان، جریان روشنفکری است با آشنایی با مظاهر تجدد به دنبال مدرن کردن جامعه ایرانی بر آمد.

2- سنت‌گرایان (محافظه کاران در باری، شریعت مداران و عدالت محوران)؛ با محور اصلی در اینجا نپذیرفتن مدرنیته است.

3- نوگرایان دینی (تداوم ایده‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی)؛ این جریان بیش از آنکه واجد هویتی مستقل باشد، در برابر دو جریان پیش گفته ظهور و بروز پیدا کرده بود (رهبری، 1388: 156).

این تقسیم بندی البته از آنجا که سر آغاز مسئله سنت - تجدد را عصر ظهور مشروطه می‌داند، صرفاً بر این دوره متمرکز است و دوره‌های آتی را بر نمی‌گیرد و به نظر می‌رسد اجزایی از آن در یکدیگر ترکیب و برخی از هم جدا شده باشند. همچنین وجه سنت‌گرایی بیشتر در نسبت با دین یا دربار معنا شده است.

تجدد، دین را از مرکزیت جریان شناسی خارج کرد؛ اما این امر سبب نشد دین به کلی محوریت خود را از دست دهد؛ از این رابطه دین و مدنیت از جمله اصلی‌ترین محورهای جریان شناسی معاصر به شمار می‌رود در اینجا دست کم دو رویکرد قابل توجه را می‌توان ملاحظه کرد: رویکردی که در یک چارچوب کلی داعیه داران رابطه دین - تجدد، مخالفان و ساکنان به این مقوله را بررسی می‌کند و رویکرد دوم که صرفاً بر گروه بندی‌های حاصل از رابطه دین - تجدد در میان دینداران متمرکز می‌شود.

ظهور تجددگرایی اسلامی به طور مشخص به حوادث پس از شهریور 1320 باز می‌گردد.

تقسیم تاریخ روشنفکری در ایران به سه دوره عصر مشروطه (رویارویی ایران و غرب)، عصر تجربه تجددخواهی سکولار و عصر رمانتیک ضد مدرن (بازگشت به سنت و اسلام) است. این تقسیم بندی تا دوره پیش از انقلاب را در بر می‌گیرد و در باره ادامه آن، ساکت است (آشتیانی، 1367، به نقل از: حجاریان، 1376: 33-37).

بطور کلی مشروطه را به اعتباری می‌توان به دو بازه زمانی تقسیم بندی کرد: اولی از امضای فرمان مشروطه در 1324 ق (1285 ش) تا به توپ بسته شدن مجلس و دومی تا دوره استبداد رضاخان.

در دوره اول چهار جریان استبداد و سکولارهای منوالفکر و انجمن‌های سری و فرماسونری، علمای نجف و علمای مشروعه خواه در صحنه حضور دارند. و در دومی با منتفی شدن جریان علمای مشروطه طلب خواه به واسطه شهادت شیخ فضل الله نوری تنها دو جریان علمای نجف و روشنفکران سکولار در صحنه باقی می‌مانند.

جریان روشنفکری

جریان روشنفکری به نوعی غرب‌گرا می‌کوشید اختلاف نظرهای جزئی و قابل حل و غیر بنیادی را با جریان اسلام‌گرا به تضاد کشانده تا بهره خود را ببرد. در یک مقطع، جریان مشروطه خواه متشرع به خاطر این که خوب نمی‌تواند وضع فعلی و آینده را رصد کند، تا حدودی آب به آسیاب غرب گراها می‌ریزد، ولی با شهادت شیخ فضل الله نوری آنها هم بیدار می‌شوند و آخوندها هم علیه تقی زاده و امثال او شمشیر را از رو می‌بندد و راه را ادامه می‌دهند.

برنامه‌های روشنفکران گرچه در ظاهر دارای طرح و برنامه بودند ولی عمده‌تاً برگرفته و اقتباسی از الگوهای سیاسی و حکومتی غربی بود. به عبارت دیگر، روشنفکران و مشروطه طلبان غربگرا در آن برهه، نقش مترجم را در انتقال نظرات، شیوه‌ها و الگوهای سیاسی به داخل کشور بازی می‌کردند؛ حال آنکه عالمان مشروطه خواه و نیز مشروطه مشروعه، بر اساس آموزه‌های دینی و همچنین، تکلیف و مسئولیتی که بر دوش خود احساس می‌کردند

، به هیچ رو درصدد الگوبرداری صرف از غرب نبودند (نجفی، 1379: 92-94).

روشنفکران از زمان نهضت مشروطه حضور جدی خود را در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه‌ی ایرانی شروع کردند. جایگاه روشنفکران و علما در نهضت مشروطه از جهات مختلف از جمله نقش‌شان در پیروزی جنبش، خاستگاه فکری و اجتماعی و اهداف آنها قابل توجه و بررسی است، به ویژه آن که بعد از پیروزی نهضت مشروطه، هر گروه سعی داشت نهضت را در جهت مقاصد خود به عنوان ابزار و اعمال قدرت و کنار زدن رقیب به کار گیرند. در این میان؛ روشنفکری را بیشتر می‌توان شأن اجتماعی دانست تا طبقه‌ی اجتماعی؛ چرا که افراد و اشخاص مختلفی از طبقات مختلف اجتماعی در این گروه جای گرفته و تلاش کردند تا خود را به معیارها و شاخص‌های روشنفکری نزدیک کنند که میان‌شان درباری، بازرگان، شاهزاده، محصل از فرنگ برگشته و حتی روحانی نیز حضور داشتند. روحانیونی بوده‌اند که در ابتدای نهضت مشروطه با تغییر لباس خود را سلک روحانیت به گروه روشنفکری در جامعه پیوستند. سید حسن تقی زاده و احمد کسروی از جمله این روحانیون بودند.

جریان‌ات در مشروطه به جان هم افتادن همدیگر خنثی کرده موجب عقب ماندگی کشور می‌شود. زیبا کلام در کتاب سنت و مدرنیته معتقد است: «حرکت‌های اصلاح طلبانه قبلی (عباس میرزا و امیرکبیر...) در نتیجه تعارض نیروهای مخالف داخلی نتوانستند موفق شوند» (زیبا کلام، 1392: 15).

مشروطه با همه پیش فرض‌ها، پیش زمینه‌ها و شرایط و عوامل آن در بستر خود محل پرورش چالش‌های فکری اجتماعی در زمینه‌های گوناگون بود. جریان‌های فکری روشنفکری و الگوهای اندیشه‌ای را می‌توانیم در سه گونه آرایش داد:

الف) روشنفکران نسل اول:

روشنفکران نسل اول یا «روشنفکران سیاح» که آغاز گران جریان نواندیشی در ایران بودند و بیشتر در جهت تمایز بخشی ایران از غرب با مقایسه میزان عقب ماندگی ایران هستند. این نسل روشنفکری سعی داشت در ایران فضای اصلاحات را مهیا سازد. روشنفکران نسل اول مشتمل بر مجموعه افرادی بود که بسیار همچون شاهان قاجار را نیز در بر می‌گرفت. تمام مخالفان و موافقان رابطه با غرب؛ سازندگان نسل اول روشنفکری در ایران هستند. این گروه بدون بنیان‌های معرفتی دنیای جدید، وارد حوزه روشنفکری شدند و از این رو به لحاظ علمی هویتی مبهم و نامعین دارند. بیشتر افراد این گروه روشنفکران با حکومت در ارتباط بودند و مسائل اصلی مورد نظرشان مورد علاقه حکومت نوسازی حکومتی و تا حدودی نظامی مورد علاقه شاهان قاجار، مورد تایید این روشنفکران نیز قرار می‌گرفت. این گروه از روشنفکران، بدون آگاهی از مبانی مدرنیته و ساختارهای جامعه ایران به مقایسه شرایط ایران با غرب در حال پیشرفت پرداختند. به لحاظ اینکه بخشی از این افراد منتقد دولت قاجاریه بودند، مشکلات اصلی را دربار می‌دانستند. به عبارت دیگر، عقب ماندگی ایران را به نام عقب ماندگی درباری تعبیر کرده و بر جریان روشنفکری ایران اثر گذار شدند.

ب) روشنفکران نسل دوم

روشنفکران غیر رسمی را بیشتر در میان سیاستمداران دولتی جستجو کرد. این افراد بیشتر عناصر طبقه حاکم بودند که امکان ورود به غرب و آشنایی با ایده‌های غربی را به اشکال گوناگون پیدا کرده بودند. در این نسل دو گروه راستگرا و چپ‌گرا دیده می‌شود. گروه راستگرا بیشتر در پی حفظ پایه‌های نظام سلطنتی بودند و با حرکات ارتجاعی و واپسگرایانه به گذشته توجه داشتند. به عبارتی به مدرنیته نگاهی بدبینانه داشتند. گروه چپ‌گرا با داشتن پایگاهی اشرافی و درباری و امکان مسافرت به غرب درصدد نوسازی ایران بودند.

در میان روشنفکران رسمی نیز، می‌توان از افراد برجسته‌ای یاد کرد که سعی در ایجاد سازگاری مابین گروه اول و دوم دارند. زیرا آنها با وجود اینکه در درون حاکمیت باقی مانده‌اند ولی به حاکمیت با دیدی انتقادی نگاه و به اصلاحگری اقدام می‌کردند. نمونه اصلی این افراد قائم مقام فراهانی، میرزا تقی خان امیر کبیر و عباس میرزا هستند.

در کنار جریان مدرنیته غربی و اصلاحگری سنتی حکومتی، با جریان دیگری روبرو هستیم که آن را جریان احیاگر دینی نامیده‌اند. منبع اصلی این جریان دین و مفهوم مرکزی آن رویکرد اسلامی در مورد مدرنیته است. آنها تا جایی که می‌توانستند به تجدید حیات فکر دینی می‌پرداختند و اسلام را به گونه‌ای تفسیر و تاولی می‌کردند که با عقل و دانش و تجارب بشر جدید تقارن پیدا کند. اینان درصدد بودند دین را طوری پیراسته کنند که توان پاسخگویی به مسائل جدید و نیازهای نو داشته باشد. در این جریان متفکران متعددی مطرح‌اند که معروف‌ترین‌شان سید جمال الدین اسدآبادی و عبدالرحمان بن احمد الکواکبی ملقب به «سید الفراتی» هستند.

ج) روشنفکران نسل سوم

نسل سوم روشنفکران در ایران پس از انقلاب مشروطه شکل گرفت. زمانی که جامعه با بحران‌های سیاسی و اجتماعی مواجه بود. روشنفکران و سیاسیون مدافع مدرنیسم در ایران دوره مشروطه، در تقابل دولتمردان محافظه‌کار و مدافعان نظام سنتی فتوادی قرار داشتند. در این دوره با ورود افراد جدیدی در حوزه روشنفکری روبرو می‌شود که اصلی‌ترین آنها عبارتند از: تقی زاده و بهار در حوزه سیاست، جمال زاده در حوزه ادبیات و کسروی در حوزه تاریخ و فرهنگ و...

شکل‌گیری روشنفکری در این دوره منابع متعددی دارد که بقای استبداد، نوسازی رضاخانی، حکومت سیاسی ایران، وجود مارکسیسم و عکس‌العمل منفرد روحانیون در مقابل جریان نوسازی برخی از این عوامل هستند.

حرکت روشنفکران نسل اول بیشتر متوجه عام‌گرایی سیاسی می‌باشند. نسل اولی‌ها به اموری که در غرب وجود داشت و در مقایسه با وضعیت ایران آن زمان به عنوان امور عجایب و غرایب تلقی می‌شد، توجه داشتند در حالیکه نسل دومی‌ها، مسایل اصلی مطرح و مرتبط با حکومت و دربار سلاطین را محور قرار دادند. در مقایسه با روشنفکران نسل اول، این نسل بیشتر به مسایل مرتبط با دربار و حکومت توجه می‌کرد.

از آن ها از مشروطه و نیز ، چگونگی مصلحت اندیشی در باب مقتضیات روز باز می گشت.

بهرحال علما و روحانیون ، همزمان می بایست سه مسئله «اسلام» ، «حکومت استبدادی موجود» و «مشروطیت» را مورد توجه و دقت قرار می دادند و پس از یافتن نقطه تعادل میان آنها «حد مقدور» ، برای تحقق و سپس محافظت از آن تلاش می کردند . این ، در حالی بود که روشنفکران غربگرا یا حتی روحانیان و اشخاص مسلمانی تعبد یا توجه لازم را به حفظ و رعایت موازین اسلامی نداشتند ، صرفاً با چشم دوختن به مشروطیت از نوع غربی آن ، کار بسیار سهل و ساده ای در پیش رو داشتند . بنابراین « مشروطیت » اگر چه اشتراکی لفظی میان منورالفکران و علما به حساب می آمد ، اما آن زمینه اشتراک معنایی کامل میان این دو طیف از مشروطه خواهان وجود نداشت .

در حقیقت عالمان مشروطه طلب ، اساساً دنبال مشروطیتی با ماهیت و محتوای غربی نبودند . روحانیت در جایگاه قشری که در کلیت خود مدافع توده های مردم در مقابل حکومت های استبدادی و حاکمان ظالم بوده است . در جریان نهضت مشروطه ، بخوبی از آنچه در پی کسب و استقرارش بود ، آگاهی داشت و اتفاقاً همین آگاهی و هوشیاری ، باعث می شد تا نیروهای غربگرا و بی تعهد به اسلام ، برای پیشبرد مقاصد خود ، راه ها و شیوه های اصولی و منطقی را کنار بگذارند و دست به کار ترفند و روش های غیر متعارف شوند و از طریق فضا سازی ها و اعمال فشارهای تبلیغاتی و روانی ، سعی در عقب نشاندن علما از مواضع اصولی خود داشته باشند . با بهره گیری از روش های غیر اخلاقی و حاکم ساختن جو ارباب و شانناژ و ترور باعث شد استبدادی جدیدی بوجود آید و مانع بزرگی برای پیشرفت مشروطیت مبتنی بر فرهنگ دینی و ملی و مقتضیات کشور ، جلوه گر شد و دوران بی ثباتی سیاسی ، درگیری ، ناامنی و رکورد شدید اقتصادی را بر ایران حاکم ساخت . درگیری بین غرب گرایان و اسلام گرایان و برانگیختن احساسات مردم با شعارهای غربی و اتهام زنی در جراید و ... باعث گم شدن آزادیخواهی شد . و زمینه را برای ظهور استبداد داخلی و استعمار خارجی در کالبد یک نفر بنام رضا شاه پدید آورد : نکته جالب اینکه برخی افراد آزادیخواه غربگرا مانند سید حسن تقی زاده به صورت عاملان چنین دستگاه حکومتی در آمده و خلاف رویه خود بر اساس آزادیخواهی عمل می کند . تقی زاده متهم در دو قتل سیاسی بوده یکی قتل امین السلطان و دیگری بهبهانی ، ولی از هر دو میرا و بی گناه می شود . او نماینده مجلس با حیدر عمواغلی و اجتماعیهون عامیون در ایران و قفقاز ارتباط نزدیکی داشته و از تصمیم ها و دیدگاه و اقدامات آنها نمی توانست بی خبر باشد (آجودانی ، 1382: 104-105).

مسئله علما و روحانیون از هر دو طیف «مشروطه خواه» و «مشروطه مشروعه» نقصان وضعف های وجود داشته است . مهمترین اشکال و ایراد آنها نبود وحدت نظر و رویه مناسب در میانشان بوده در برهه ای از زمان حتی رودروی هم قرار می گیرند . اشکال دیگر ، بی توجهی علما به دست های اختلاف افکنانه پنهانی بوده که با مدیریت و هدایت نیروهای غربگرا صورت می گرفت (نجفی ، 1379: 92-94).

سطحی نگری و سیاست زدگی روشنفکران این دوران آفت اصلی نظام فکری و اجتماعی شد. زیرا به صورت عمقی و ریشه ای مشکلات ساختار اجتماعی ایران را نمی توانستند حل کنند . دیدن یک پل ، راه آهن و تلگراف خانه در غرب آنها را به تاسیس و راه اندازی عناصر عینی جامعه مدرن در ایران موظف می ساخت . عباس میرزا ، قائم مقام فراهانی ، امیر کبیر ، سیدجمال ، طالبوف و آخوند زاده همه در داشتن این ویژگی مشترک اند . بازرگانان ، روحانیون و تحصیل کردگان در فرهنگ همه از روشنفکران نسل دومی اند که در تحولات فکری جامعه موثر بودند . آنان آغازگران تناقض گویی در نواندیشی ایرانی هستند . نسل دوم بیشتر بر مفاهیمی چون فقدان اموری مانند قانون ، آزادی ، اتحاد اسلام و محدودیت اختیارات به عنوان مشکلات و موانع نوسازی در ایران تاکید کرده و راه حل را در رفع موانع دانستند . تشکیل مجلس ، تفکیک قوا گسترش آموزش و اصلاح دربار و حکومت پیشنهادهای روشنفکران نسل دوم است . منابعی که روشنفکران نسل دوم به عنوان الگو از آنها استفاده کرده اند ، جریان روشنفکری انقلاب فرانسه ، نوسازی اقتصادی و صنعتی ادبیات و گفتگوی سیاسی اروپا و روسیه بوده است .

در این میان ملکم خان و سیدجمال بیشتر از اندیشه نوسازی اروپایی تاثیر پذیرفته (به دلیل اقامت در اروپا-فرانسه) و رسول زاده و طالبوف بیشتر از اندیشه نوسازی روسیه متأثر بودند .

جریان چپ گرایی که سکولاریسم و جدایی قدرت از مذهب را تبلیغ می کردند . این گروه تلاش داشت تمام قوانینی که برنامه هایی که حزب سوسیال دمکرات و حزب کمونیست باکو (روسیه) مطرح می کرده را در قانون اساسی بگنجانند تا به جدایی مذهب از سیاست برسند . البته این گروه خیلی از خواسته هایشان را کاملاً پنهان می کردند .

کسروی متوجه این موضوع شده بود در لایحی کتاب هایش مطالبی نوشته بود . کسروی نوشته فعالیت های سوسیال دمکرات ها لزوماً به دلیل دلسوزی برای ایران نیست ، بلکه آمده اند تا کشور ما را علیه روس ها بشورانند . این به نفع انقلابیون روسیه بود که در ایران نیز شورش شود و سلطه تزار در کشور ما نیز با مخالفت و مبارزه همراه شود . از طرف دیگر اصلاً یکی از اهداف مشروطه مبارزه با امپریالیسم خارجی و بیرون راندن روس و انگلیس از کشور بود .

کسروی و تقی زاده در جرگه روشنفکران ملی گرا بودند . از سال 1320 ملی گرایی یا ناسیونالیسم به مفهوم آزادی و دمکراسی از دوره سلطنت رضا شاه رشد و با کودتای 28 مرداد افول کرد ، باستان گرایی (بازگشت به قبل از اسلام) شاه محوری ، سکولاریسم و الگو گرفتن از غرب اساس تفکر اینها بود .

جریان اسلام گرا

البته در میان علما اختلافات و مصلحت اندیشی های هم در میان بود ولی اسلام به عنوان ملاک و معیار اصلی مطرح بود و هر عامل و مسئله دیگری را با این محک ، ارزیابی و سنجش می کردند . در واقع آن گونه اختلافات ، ناشی از تفاوت معیار در نزد آن ها نبود ، بلکه به نوع تفسیر و تحلیل هر یک

دست عالمان دینی بود از آنها گرفته شد و بسیاری از نهادهای سکولار جایگزین آن گردید.

روحانیت هم که در بین رهبران موافق مشروطیت و هم در بین رهبران مخالف این جریان حضور داشتند عملاً نشان داد که روحانیت نسبت به بعضی از تحولات و پدیده‌های سیاسی دیگر اعتمادی نخواهد داشت، از این رو می‌بینیم روحانیت بعد از مشروطیت نوعی انزوا و سکوت اختیار می‌کند. در جریان آمدن و پیدایش رضا شاه سکوت کرده و مدرس در مخالفت با رضا شاه تنها شده حتی به تعداد انگشتان دست با وی همراه پیدا نمی‌شود. این همان فضای بی‌اعتمادی است که نسبت به پدیده‌های سیاسی در دوران مشروطیت بر روحانیت حاکم شد بر همین اساس اعتماد و اعتقاد به احزاب، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی نداشتند.

بنابر این انکار و نفی بخشی از تحولات سیاسی، احزاب و گروه‌های سیاسی در نگاه روحانیت نهفته است. روحانیت یک شاکله و اصولی دارد، اگر احزاب، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی به مذهب، دیانت، فعالیت‌های دینی و باورهای دینی به خصوص باورهای هویتی شیعی اعتقاد داشته باشند روحانیت آنها را تایید و حمایت می‌کند. اما بر عکس هر چه نسبت به دیانت، اسلام، اصول فکری تشیع و مولفه‌های هویتی شیعی دورتر شوند موضع گیری روحانیت با آنها مشخص و صریح خواهد بود.

نقش علمای دینی در چگونگی پیشبرد روند مشروطه آنچنان بزرگ است که حتی منتقدان عالمان دینی مثل احمد کسروی نیز در باره‌ی تاثیر مراجع در تاریخ مشروطه می‌نویسد: «اگر فتوای علمای نجف نبود، کمتر کسی به یاری مشروطه پرداختی؛ همان مجاهدان تبریز، بیشترشان پیروی از دین می‌داشتند و دستاویزیشان در آن کوشش‌ها و جان فشانی‌ها این فتوای علمای نجف بود. همان ستارخان بارها این را بر زبان می‌آورد که من حکم علمای نجف را اجراء می‌کنم. و یا جمله دیگری از سید حسن تقی زاده وجود دارد که در محرم 1326 نوشته است: «پیشامد ایران مدلل می‌سازد که جز به نفوذ کلمه روحانیت، عمل مشروطیت در اسلام پیشرفت نمی‌تواند کرد.»

اساساً نزاع اصلی عصر مشروطه میان «روشنفکران سکولار» و «علمای حامی مشروطه مشروع» بوده است و «علمای حامی مشروطه» در حقیقت در زمین دسته اول بازی کردند و بازی هم خوردند. به بیان دیگر نزاع مشروطیت، ذیل درگیری «دین و مدرنیته» یا تقابل «تمدن غرب و تمدن اسلامی» تعریف می‌شود.

نتیجه اینکه جریان مدرنیته از هنگام ورود به کشور چالش‌ها و تفکرات جدیدی ایجاد نمود. حتی از نظر روانشناسی موجب تغییر نگرش بنیادین شخصیت افراد سنت‌گرای اولیه و روحانی مثل کسروی و تقی زاده شده که نهایتاً پرچمداری جریان مدرنیته را رهبری کردند. تجددطلبی اختلافات ژرفی را در جامعه سنتی ایران ایجاد نمود. این جریان همچنان به عنوان یک تفکرچالش‌زا همچنان در حال تاختن در عرصه‌های مختلف جامعه می‌باشد.

همه این موارد باعث شد تا شیخ فضل الله نوری به ناچار در کنار حکومت محمد علی شاه قرار گیرد و سپس به دست عده‌ای مغرض و ضد دین سر به دار گردد. سید عبدالله بهبهانی هدف ترور قرار گیرد و جان خود را بر سر این راه بگذارد. سید محمد طباطبایی به گوشه انزوا رانده شود، علمای مشروطه خواه نجف پس از تهدیدهای جانی، افسرده و سرخورده شوند و سرانجام، آخوند خراسانی نیز به طرز مشکوکی، دار فانی را وداع گوید (حقانی، 1378: 245-246).

حسین آبدیان¹ می‌گوید مشکل عمده فضل الله نوری و دیگر مشروطه طلبان مثل سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (صاحب عروه الوثقی) را احساس مغایرت مشروطه با احکام شرع می‌داند و معتقد هستند: مشکل شیخ این بود که حتی با مشروطه‌ای که می‌توانست در شکل دینی آن در ایران اجراء شود هم مخالفت نمود و این به آن دلیل بود که پذیرش مشروطه دینی فهم نوینی از دین را می‌طلبید که شیخ فضل الله فاقد آن بود. البته او در جای دیگر اذعان دارد که شیخ فضل الله به واسطه‌ی وقوفی که به جوهر مشروطه در غرب داشت و آن را در تباین با دینداری می‌دانست، مشروطه را نمی‌پذیرفت.

زرگری نژاد در مقدمه‌ی طولانی که بر کتاب «رسائل مشروطیت» نگاشته؛ عقیده دارد: مخالفت و ستیزه جویی شیخ فضل الله نوری با مشروطه به این سبب بوده است که وی مشروطیت را مغایر با مبانی تفکر فقهی و اجتهاد خاص خود می‌دید.

بنابر این جای شکی نیست که روحانیت مشروطه خواه اگر چه در ابتدای این حرکت و نهضت به صورت متحد و یک پارچه و به عنوان موثرترین نیرو و عامل، پای در این مسیر نهاد و در مقاطع اولیه نیز، توانست موفقیت‌های چشمگیری کسب کند. اما به دلیل فقدان توجه کافی به ضروریات و مقتضیات چنین حرکتی، نتوانست موفقیت خود را در این عرصه حفظ کند و غربگرایان، با روش‌های خاص، نتوانستند با اختلاف افکنی در میان علمای سکانداری این چنین را به دست گیرند و آن را از مسیر منطبق با منافع ملی ایرانیان خارج سازند (رضایی، 1392: 4).

در کل می‌توان گفت، نهضت مشروطه یک جنبه فکری بود که در عمق اندیشه و افکار سخنوران اثر کرد. افکاری که در اثر نهضت مشروطه در ایران پیدا شد، ادبیاتی نو و سبکی تازه پدید آورد که هدف و آرمان آن با ادبیات پیش از مشروطه فرق کلی داشت. هدف ادبیات دوره مشروطه یا سبک مشروطه بطور کلی بیداری مردم و برانگیختن احساسات مذهبی و ملی و ترویج آزادی فردی و اجتماعی، پیکار با بیگانه و بیگانه خواهی انتقاد سخت و بی رحم از نابسامانی‌ها و آشنا کردن مردم به حدود و حقوق انسانی آنها بود (سواری، 1394: 3).

بحث و نتیجه‌گیری

بعد از نهضت مشروطه جامعه ایران به لحاظ تحولات اجتماعی دچار یک افول شد و جریان سکولار غالب گردیده و بسیاری از مناصب سیاسی و حقوقی که

1. تاریخ شناس نویسنده مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروطه

نصر، سید حسین، زمینه فکری برخورد فرهنگ و تمدن ایران و غرب، ماهنامه یغما، ش 296، اردیبهشت 1352.

نقوی، سید مصطفی، بررسی جریانات فکری - سیاسی از مشروطه تا انقلاب اسلامی.

منابع

- آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱.
- آجودانی، ماشالله، 1382، مشروطه ایرانی، تهران، نشر اختران.
- آبادیان، حسین، مبانی نظری مشروطه و مشروعه، 1374: تهران، نی.
- ابوالحسنی، حجت السلام علی، جریان های سیاسی عصر مشروطه، موسسه والا منتظر.
- بشیری، حسین، تجدد: غیریت ها و محدودیت؛ ماهنامه نقد و نظر، سال سوم، ش 2-3، بهار و تابستان 1376، ص 282-493.
- تقی زاده، حسن، زندگی طوفانی، تهران، فردوس، 1379.
- حقانی، موس، 1378، اسناد تهران و تبریز؛ دو کانون پر التهاب مشروطیت (تبریز در تعارض میان مشروطه خواهان و مشروعه خواهان؛ فصلنامه تاریخ معاصر ایران، صص 195-274.
- علی لیالی، محمد، مقاله جریان سیاسی، پژوهشگر و استاد حوزه و دانشگاه.
- علوی تبار، علی رضا؛ روشنفکری و روشنفکری دینی در ایران، ماهنامه کیان، ش 34، دی و بهمن 1375، ص 38-43.
- عیسی نژاد، سید محمد، جریان های فکری در نهضت مشروطیت، مجموعه سخنرانی ها و مقالات، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، 1386، چاپ اول.
- سواری، بهاران، مقاله پارادوکس مشروطه خواهی ایرانیان، جنبش مشروطه دینی یا روشنفکرانه؟، ایلنا، 1394.
- شهبازی، عبدالله، تجددگرایان افراطی و علما در انقلاب مشروطه، مدنیه و عصر مشروطه، نشر آموزه، کتاب ششم، ص 129.
- کسروی، احمد، شیعی گری بخوانند و داوری کنند، تهران، پیمان، 1323.
- کسروی، احمد، دین و جهان، تهران، پایدار، چاپ 3، 1336.
- کسروی، احمد، آئین، تهران پیمان، 1333.
- کسروی، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران، سپهر، 1384 چاپ سیزدهم.
- کسروی، احمد، ما چه می خواهیم؟، تهران، رشیدیه، 1358، چاپ سوم.
- رضایی شریف آبادی، مسعود، مقاله ها و خطابه ها، نشر شونیز، 1392.
- رهبری، مهدی، روحانیت؛ انقلاب مشروطه و ستیز میان سنت و تجدد، دوره 4، شماره 7 بهار و تابستان، 1387.
- زیبا کلام، صادق، سنت و مدرنیته، تهران: روزنه، 1392.
- مریچی، شمس الله؛ بازشناسی جریان های روشنفکری در ایران، فصلنامه علوم سیاسی، ش 37 بهار 1386، ص 45-70.
- نجفی، موس (1379)، حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران، تهران، نشر موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- نجفی، موس؛ رهیافتی مقایسه ای به جریان اندیشه های اصلاح طلب عصر مشروطیت و تطبیق آن با جامعه امروز ایران؛ ماهنامه اندیشه حوزه، ش 28، خرداد و تیر 1380.152.